

## طلاق به خاطر ازدواج فرزند

و همیشه بهترین زندگی را برای خانوادهام فراهم کرده‌ام. هیچ وقت اجازه ندادم در زندگی شان کم و کسری داشته باشند و هیچ گاه مشکلی نداشته‌ام تا این که متوجه شدم ازدواج پسر من با دختر دوستم می‌تواند آنها را خوشبخت کند. من یک پدر هستم و اگر ذره‌ای احساس می‌کردم این ازدواج غلط است هیچ وقت آن را مطرح نمی‌کردم.

من صلاح فرزندم را می‌خواهم و می‌دانم که دختر دوستم از همه نظر خوب و مناسب پسر من است، ولی همسر من موضوع را بزرگ کرد و چنان جار و جنجالی به راه انداخت که تصمیم به جدایی گرفتیم، او حتی پسر من را با من دشمن و از من دور کرده است. برای همین دیگر نمی‌خواهم با این زن زندگی کنم. حالا که من را با این سن و سال و این همه مشغله کاری به دادگاه خانواده کشانده، بهتر است هر چه زودتر از هم جدا شویم.

در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید، رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد.



جدا شوم. او با این که پول و ثروت زیادی داشت و همیشه امکانات و رفاه زیادی را در اختیارم گذاشته، اما هیچ وقت نتوانسته مرا خوشبخت و خوشحال کند. حالا هم که می‌خواهد با زندگی پسر من بازی کند. حالا که پسر من از خانه رفته، دیگر نمی‌خواهم در کنار این مرد خودرایی و خودخواه زندگی کنم. در ادامه، شوهر این زن نیز به قاضی گفت: من هیچ وقت در زندگی برای همسر من نگذاشته

تسلیم خواسته‌های شوهرم شوم و اجازه دهم زندگی پسر من را نابود کند. برای همین مقابلش ایستادم و مخالفت کردم، اما این مخالفت به درگیری شدید و در نهایت هم قهر من از خانه منجر شد. زن می‌انسان ادامه داد: پدرم حاضر نمی‌شد از خواسته‌اش دست بکشد. پسر من مخالفت کرد و از خانه رفت. زندگی من از هم پاشید. برای همین تصمیم گرفتم از این مرد برای همیشه

کرد که نتوانستم در مقابلش کوتاه بیایم. او گفت که پسر من باید با دختر یکی از شرکایش ازدواج کند تا از این طریق بتواند سرمایه‌اش را بیشتر کند. او می‌گفت این ازدواج می‌تواند تضمینی برای دو برابر شدن ثروتش باشد.

در صورتی که پسر من اصلاً راضی به این ازدواج نبود و هیچ علاقه‌ای به آن دختر نداشت. دیگر نتوانستم تحمل کنم. نمی‌خواستم این بار هم

شهره بعد از ۳۰ سال زندگی مشترک با همسرش راهی دادگاه خانواده شد تا برای همیشه به زندگی زناشویی‌اش پایان دهد. او اجبار شوهرش را برای ازدواج پسرش دلیل این درخواست جدایی اعلام کرد. مرد تاجر که به اجبار می‌خواست تنها پسرش را داماد کند، راهی دادگاه خانواده تهران شد تا به سوالات قاضی پاسخ دهد.

شهره وقتی مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت درباره ماجرای زندگی‌اش گفت: ۳۰ سال است در کنار پدرم زندگی می‌کنم. در این مدت همیشه از غرور و رفتار تحکم آمیزش رنج می‌کشیدم، اما تحمل می‌کردم. دو سال بعد از زندگی مشترک من تنها پسر من به دنیا آمد. بعد از آن به عشق پسر من همه چیز را تحمل کردم.

پدرم چون پول و ثروت زیادی داشت، همیشه تصور می‌کرد باید همه گوش به فرمانش باشند و هر چه می‌گویند بی چون و چرا قبول کنند. همیشه به حرفش گوش می‌دادم و در زندگی سعی می‌کردم کمتر با او مخالفت یا دعوا کنم، اما چند وقت پیش مساله‌ای را مطرح

### اجازه ندهید مشکلات روی هم تلنبار شود

اختلافاتشان را بیان کرده و سعی می‌کردند آنها را حل کنند، در آینده کمتر با مشکل روبه‌رو می‌شدند. به نظر من اگر زوج‌ها از ویژگی‌های مثبت و صحت کردن مسالمت آمیز، کمک بگیرند، قافیه‌ای را بنهند و فاصله بینشان بیشتر می‌شود.

و حتی این مسائل را به زبان هم نمی‌آورند. همین می‌شود که بعد از سال‌ها زندگی مشترک با کوچک‌ترین بهانه‌ای، مشکلات و اختلافات مطرح نشده، ناگهان سربازی می‌کنند و زندگی را از هم می‌پاشند. در صورتی که این زوج‌ها اگر در همان روزهای اول زندگی، مشکلات و

در زندگی‌های مشترک رعایت نمی‌شود و برای همین گاهی مشکلات روی هم تلنبار می‌شود. سال‌ها می‌گذرد و زندگی زناشویی که از بیرون کاملاً موجه و خوب است، از درون از هم می‌پاشد. به مرور زمان زوج از هم جدا می‌شوند و فاصله می‌گیرند. نیازها و انتظاراتشان برآورده نمی‌شود

**منصوره نیکوگفتار، روان‌شناس**  
در این باره می‌گوید: متأسفانه در اکثر زندگی‌های مشترک به صحبت و گفت‌وگوی مسالمت آمیز بهایی داده نمی‌شود. در صورتی که انسان با گفت‌وگو می‌تواند بسیاری از مشکلات زندگی‌اش را حل و فصل کند، اما این مساله

## آرسن لوپن ایران

سلفی، با چوبه دار

تهران دنبال هتل بودند، شناسایی کرده و آنها را به کاخ دادگستری برده و مدعی شدم این کاخ متعلق به من است. به همین شیوه آنها را فریب داده و کاخ دادگستری را به آنها فروختم.

یک بار هم هنگام آزادی از زندان، تلویزیون زندان را به یک زندانی فروختم. فرد زندانی چند وقت بعد آزاد شد و قصد داشت تلویزیون زندان را با خود ببرد که ماموران زندان سد راهش شدند.

گرفتم. سراغ یکی از همدستانم رفته و او را کشتیم اما همدست دیگرم از کشور خارج شده بود. خیلی زود راز قتل فاش شد و سال ۱۳۳۷ دستگیر شدم و دادگاه مرا به حبس ابد محکوم کرد. سال ۵۷ آزاد شدم و این بار سراغ مواد مخدر رفتم که سال ۵۸ دستگیر شدم و با حکم دادگاه به اعدام محکوم شدم و حکم خیلی زود اجرا شد. یادم رفت درباره کلاهبرداری‌هایم بگویم، یک بار دو تور بیست را که در

آرسن لوپن ایران معروف شدم. با دو نفر از دوستانم باند سرقت تشکیل داده و قرار شد هر کدام دستگیر شدیم، دو نفر دیگر برای آزادی او تلاش کنند. بعد از مدتی من دستگیر شدم.

از طریق برادر من برای دو همدستم پیغام فرستادم که برای آزادی من کاری نکنند، اما آنها کاری نکردند. به همین خاطر کینه‌ای از آنها به دل گرفته و بعد از آزادی تصمیم به انتقام

**در این صفحه زندگی قاتلان و تبهکاران معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند، به نوعی از زبان خودشان مرور می‌شود. مهدی بلیغ معروف به آرسن لوپن ایران، سبزه‌دهمین قاتلی است که سراغ او رفته ایم.**  
سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا آمدم. با این که سواد نداشتم، اما هوش بالایی در ارتکاب جرایم داشتم و به

